

جزایر امروز کسی بجا دارد
که بسک مشا که سنجی
ارخواهم و ملک میجو اتم
بعین ز انبار از کار سرا
خواهم اندر سفاره کور
تا در آنجا نشسته فارغ مال
بسوزم مگر روزی عمر
یا بسوزم خف در فرغانه
بعد طغر منازک بیداره
منزل جانم که دردم روزگار
عمو من را در آن سزیف کمان
کامکارا بدایم باید کرد
زودم از طغفان کور

تا بدایم

تا بدایم که عازم سفرم
در نه رفتن نه ماندنم غوازی
من که آخر بسبایم بسن
به این سازم از اول
اینهمه آموخته اند سازند
هیچ باقی در این دیار خفا
منست امیدم که نایب فاند
من چه میگویم این چه گفتار
مطلب من نشان سرور بودم
آخر ز نیست بعین نشانم را
سرور انان که بوستان جهانمان
نخل کام نو باد در لاریج پازنا سر ز سر تر بر

۱۹